

صاحب دور باشد و غیر از به این ترتیب نمی شود او را متقاعد کرد و در صورت متمول بودن پدر او جهت ندارد که من یا تو خرج بچه او بکنیم. از ما وظیفه نگاهداری او است. خدا می داند هر چه کتاب و قرآن و دفتر خواسته است من خریده ام. چندین دستمال تاکنون به او داده ام و يك دفعه نیست که او با دستمال بیاید. اگر آقا مجتبی خان نمی خواهند که شما در مجلس حاضر شوید وکیل بگیرد. البته به نفع شما تمام می شود یعنی به نفع بچه ها و دست آخر هم او را ببخشید حتماً همین طور بکنید. گرچه می ترسم تا رسید این کاغذ صلح طلبی آقایان کار را خراب کرده باشد. فخری هم شرحی در جواب من نوشته بود که خوشحال است و زندگی راحت دارد. بسیار مسرور شدم. خدا برای همه خوشی مقدر کند. خدمت سرکار آقای عماد و خانم جانتان سلام برسانید. مهی را می بوسم. چون می خواهم این کاغذ به پست برسد صبر نمی کنم که فریدون بیاید و چیزی بنویسد. امروز پنجشنبه بعد از ظهر خواهد آمد. قربانت.

امضاء

راجع به گلو درد و عمل کردن که صنعتی نوشته است برای خودش بوده است می خواهد عمل کند.

۱۳/۱۲/۲

قمر عزیزم را قربانت

خط عزیزت زیارت شد. کاغذ هفته پیش هم رسید. منتظر بودم فریدون بیاید و جواب بنویسم که خط او را هم جوف بگذارم. الحمدالله که سلامت بوده اید، ولی از عارضه چشم آقای عماد الشریعه بی نهایت محزون شدم. یعنی به قدری دلتنگ شدم که تصور حال ایشان با ضعف و ناتوانی و در صورتی که چشم در حقیقت وسیله معاش و کار ایشان است. به جان عزیزت مرا گریان کرد و از ته قلب دعا کردم که خدا ترحم کند و از این نعمت ایشان را محروم ندارد. اگر خدای نخواستہ حتماً آب آورده است، يك ماه مرخصی بگیرند و بیایند طهران. اینجا مریضخانه های خوب هست، برای عمل و من هر قدر از قوه ام برآید در خدمت به ایشان حاضریم. سلام مرا هم ابلاغ کن.

من باز زکام شدم و سینه درد آمد، ولی نه مثل سابق. حالا مشغول معالجه هستم. راجع به عدلیه - البته دنبال کنید ولی بالاخره باید صلح کرد و مال المصالحه را برای بچه ها قرار داد. دیشب صنعتی اینجا بود. خیلی صحبت داشتیم راجع به پول شما که سند داده است. اقرار دارد، ولی می گوید «چرخ را خانم اهدا پول نداده است».

۱۳۱۲/۲

قمر غزنی رافضی  
فقط غزنی راز سدا کتفه سجا

سفر به قمر در تبر بامردودا - نوسم حفظ در وقت گدایم  
صدا کتفه کتفه در رازی رفته عزم غا که اثر کتفه بهای کتفه  
قدردان کتفه و کتفه کتفه با صنعت و کتفه کتفه کتفه  
در کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه

کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه  
کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه

بالافیه صلح واقع تویم در تهران و کار را با خود سلمه از دست سرج  
 بیاورید به آمدن در آن غنیمت است این را با عدل مرا دوست کرده اند  
 شایسته بیاید اگر آمدن شد و روز قدر از عدل تویم در  
 شد باز به وقت بندس و ترسیان دادیم مهر را مباد  
 خدمت منم بخوام او را به منم در دست اعتراض خود از دست  
 در آن روز با مرد و عدت است بر آن را از بیاید در آن  
 شد بخورید و با حفظ بیاید - شکر بیاید که در آن  
 در آن روز را حاضر کردم و مهر را بعد از احتیاط دست فقره بیاید  
 بدم - گفتم بیاید برده میاید بکینه - گفت منم در آن بیاید  
 تا آنکه گفتم این که را تا آنکه از آن که در دست نهی او را  
 مکر است - ز او را تمام راست گفت است از عادت خود داد و  
 شرح را از آن است - خوش است به ما شرح غم نه زین است -  
 شرح از آن است با او سیب را با آن است از آن است که در آن  
 شرح از آن است - نم گفت شرح گفتم وقت معرزه بیاید - قدر  
 صدیکه سنان را تمام حاضر اند سلام نم گفت تا وقت خوش آمد صلح  
 از طرفت منم سلام رسان - رایج و سول تا آنکه گفت  
 تا آنکه موفق بگردم گفتم که در آن است لغات منم در آن  
 در آن است به نص - در آن است به نص - در آن است به نص  
 در آن است به نص - در آن است به نص - در آن است به نص

خودش می‌داند، من مال کسی را نمی‌خواهم بخورم و ساعت هم مال مردم است که گرو  
 بوده است، حالا می‌خواهند. این دو شیئی را رد کنند، البته من هم پول را می‌دهم. «  
 حالا قرار شد آنچه او ادعا می‌کند بنویسد، من به تو بفرستم و تو جوابهای مکفی که  
 داری برای من بنویس با او صحبت کنم و يك قرار می‌گذارم این کار را می‌کنم. اگر  
 مشمر ثمر نشد آن وقت به عدلیه شکایت کن، چونکه من باید بالاخره مصلح واقع  
 بشوم و بهتر است که کار را با حوصله از پیش ببرم. راجع به آمدن طهران چون خانم  
 انیس آغا برای عید مرا دعوت کرده اند شاید بیایم. اگر آمدنی شدم که ده روز قبل از  
 عید به تو می‌نویسم و اگر نشدم باز همان وقت می‌نویسم که تو بیایی و البته مهی  
 را هم بیاورید چونکه من هم می‌خواهم او را ببینم و هم پدرش اعتراض خواهد کرد و  
 حق دارد. يك آشپز زن یا مرد که خوب آشپزی بداند برای من بیاورید و اگر آمدنی  
 شدم بجاورید که با خودم بیاورم. صنعتی می‌گفت «شاید من بروم کرمان و مادرم را  
 راضی کردم که مهی را بعد از انقضاء مدت مقرر به مادرم بدهم.» گفتم «بسیار خوب  
 هرچه می‌دانید بکنید.» گفتم «فریدون را هم می‌دهم به آنها.» گفتم «این یکی را تا  
 من زنده ام ممکن نیست. هر وقت نگاهداری او برای شما مشکل است من او را [نگاه]  
 خواهم داشت.» گفتم «البته زهی سعادت من و او، ولی می‌ترسم برای شما اسباب  
 زحمت بوده باشد.» گفتم «نه زحمت نیست.» خیلی این دفعه با ادب و باتعارف حرف  
 می‌زد. گفتم «دیگر عید برای عرض تبریک خدمت می‌رسم.» گفتم «هر وقت میل  
 دارید بیایید.»

خدایچه سلطان خانم حاضراند. سلام خدمت آقا و خانم مونس آغا تقدیم  
 می‌دارند. از طرف من هم سلام برسان. راجع به پول قالیچه هم گفتم «قالیچه عوض  
 بگیرم.» گفتم «يك روز می‌آیم مغازه و می‌بینم چه باید کرد.» زیاده قربانت خودم.  
 سلام شما را به خانمها می‌رسانم. فروغ در شهر منزل گرفته است، بچه اش خوب است.  
 امضاء

تلفن به منزل صارم الدوله کردم. "گفتند همچو کسی خانه منشی باشی نیست.  
 خودت به او بنویس. به همایون خان پیغام دادم.

۱۳/۱۲/۲۱

قمر عزیزم را قربان می روم

الساعة تلگراف شما رسید. فوراً جواب دادم قبض در جوف است. کاغذ شما [با] پست قبل رسید. منتظر بودم صنعتی زاده بیاید با او مذاکره کنم بعد جواب بدهم. دیشب آمد. کاغذ شما را برای او خواندم. گفت «من راجع به ۷۰ تومان ابدأ در نظر ندارم و نیز بازده تومان کلفت را به خاطر ندارم ولی محض آنکه به خودم واجب شمرده ام که حرف شما را بشنوم و می خواهم خانم هم راضی باشد اینها اهمیت ندارد، ولی پانزده تومان از همین سند را موقع حرکت از من گرفتند و رسید دادند. آن را اگر قبول دارند، کم می کنم و بقیه را تقدیم می کنم.» شاید تا موقع آمدن بگیرم و بیاورم. اما راجع به فریدون - این هفته که آمد دیدم سرش شکسته و خون زیاد به لباسش ریخته. پرسیدم «علت چیست؟» گفت «توی حوض افتادم و سرم به سنگ خورد و پدرم متوحش شد رفت تنبور خرید و حالا بهتر است.» من خیلی متوحش شدم، تا اینکه پدرش آمد. دیدم او هم خیلی ملول به نظر می آید. بعد از من خواست به اطاق دیگر برویم تا صحبت کند. بالاخره معلوم شد که فریدون از توی دخل هاشم پول برداشته و هاشم به پدرش گفته است. او هم با چوب زده است و سرش شکسته است. صنعتی زاده می گفت «این دفعه سوم است که پول برداشته و من دیگر از نگاهداری او عاجزم و می ترسم يك دفعه به طوری عصبانی بشوم که بزنم او را بکشم.» گفتم «روز اول که به شما گفتم بچه تربیت بهتر لازم دارد، گفتید خیر بچه در غیبت مادر بهتر تربیت می شود و مستقل می گردد. حالا دیدید که من بصیرتر هستم.» گفتم «حالا خواهش دارم او را نگاهدارید و هر چه صلاح بدانید بکنید و من ماهی ده تومان برای او می دهم.» گفتم «اگر هیچ هم ندهید برای من بی اهمیت است و من باید اولاد خودمان را تربیت کنم و شما نگران نباشید. البته فریدون خوب تربیت می شود.» بعد مذاکرات دیگر کرد که انشاء الله زمان حضور برایت خواهم گفت. باری يك هفته است که فریدون مستقیماً اینجا است و گذاردم به مدرسه سادات. ولی صنعتی زاده رفت آنجا را دید و گفت «مدرسه را نمی پسندم.» گفتم «برای دو سه ماه بد نیست. اول سال تحصیلی به مدرسه امیر معزی که دولتی و خوب مدرسه ای است می سپارم. شما از حیث او راحت باشید.» خیلی ممنون و راضی شد. بعد از بچه پرسیدم که حقیقت مطلب چیست؟ او هم اقرار کرد، ولی گفت نوکر هاشم پول از دخل او برداشت و به من داد. به هر حال دیدید که هرچه فکر کردم شد و مسألت من بالاخره او را وادار کرد که خودش اصرار کند که بچه را نگاهدارم. اما در خصوص آمدن من هنوز از وزارتخانه اجازه ده روز مرخصی را نگرفته ام، ولی خواهند داد. سه روز فقط تعطیل است. ده روز هم می

گیرم و تا یازدهم نوروز انشاء الله آنجا خواهم بود که سیزده را طهران و روز چهاردهم به کار مشغول بشوم. امید به فضل خدا دارم که بتوانم اقوام عزیزم را چند روز ببینم. شاید خانم حمیده خانم هم با من بیایند. فریدون و دل آرا هم با من خواهند بود. دل آرا يك دختر است که پیش من پانسیونر است. خدمت سرکار آقای عماد و خانم والده سلام دارم. زیاده قریانت، به امید دیدار نزدیک. مهدخت را می بوسم. امضاء

۱۴/۲/۲۲

قمر عزیزم را قریانم

خط شریف‌ت زیارت شد. اینکه نوشته ای سه کاغذ شما بی جواب مانده است اشتباه کرده ای. وقتی توی ناخوشی ام من به شما نوشته بودم همان روز کاغذ اول شما رسید. بعد من کاغذی به شما فرستادم که کارت فریدون هم جوف بود. و این کاغذ آخری بود که حالا جواب می نویسم و آن هم علت تأخیر این بود که می خواستم صنعتی زاده را ببینم و جواب کار مهی را بگیرم. بعد از صحبت‌های زیاد آخر او را راضی کردم که بچه بماند تا مدت‌ش تمام بشود. روز جمعه گذشته مرا برای ناهار دعوت کرد. محض اصلاح کار بچه قبول کردم و رفتم بالاخره موفق شدم. اما از دادن فریدون هیچ حرف نزد، چونکه شما بسیار اشتباه کرده اید که می گوید «فریدون را بدهید چهار ماه هم سر همه.» من نمی خواهم به شما بگویم، چونکه می دانم غصه می خوری. فریدون بسیار بد تربیت شده است، هنوز من نتوانستم دروغ‌گویی او را کم کنم و همچنین او چیز برمی دارد و پول هرجا ببیند برمی دارد. ابدأ حرف شنوی ندارد و آن مدت که شبهای جمعه می آمد پیش من، بسیار خودش را خوب نگاه می داشت. حالا که مدام مانده است معلوم است که چقدر اخلاقش خراب شده. به ترجیح [؟] او نزد شما یا پیش من فقط برای اخلاق او بوده و اگر اینطور بماند چه حسنی خواهد داشت و يك روز آن زندگی برای او سم است تا چه رسد به چهار ماه. مدام این بچه توی کوچه بوده است و من هنوز نتوانسته ام این کار را از سر او بیندازم. اقلأ يك سال باید با او سرکله زد تا درست بشود و من يك دقیقه از او غفلت نمی کنم. پدرش پریروز می گفت که «حالا تصدیق می کنم که فریدون باید پیش يك کسی باشد که دائماً به او نگاه کند و من که اهل این کار نیستم. این از زن هم ابدأ حرف نمی شنود.» من به او گفتم «شما هنوز نمی دانید که بچه را چطور باید نگاهداشت.»

به فریدون گفتم «به عزیزت نوشتم که من از فریدون راضی نیستم و تا من از او راضی نباشم به او کاغذ ننویسی» و همچنین گفته ام که اگر فریدون تغییر وضع ندهد

شما نیایید اینجا پیش او. حالا لازم است شما هم يك كاغذ سرد به او بنویسید و تأدیش کنید که «باید به فکر تحصیل باشی، تمیز بشوی، دروغ نگویی، چیزی که مال تو نیست دست نزنی، غذای بچه‌های فقیر را در مدرسه نخوری.» چیزی که تا حالا توانسته‌ام جزو کارهای او اصلاح کنم فقط دفترهای مدرسه اش را مرتب تمام می‌کند و تاکنون از این طرف دفتر می‌گرفتم از آن طرف يك ورق توی آن نبود. شما خیال می‌کنید این اخلاق برای او از کجا آمده است؟ مسلماً از این مدت بی‌سرپرستی و ولگردی، که حالا معلوم می‌شود دو سه روز در هفته مدرسه نمی‌رفته است. همین طور توی کوچه‌ها ول بوده است. باز هم بگذارم اینطور باشد؟ نه سلیقه شما را نپسندیدم. اگر من علاقه مند به این بچه نبودم البته او را ول می‌کردم ولی امیدوارم چون جنسش خوب است ترك عادات زشت بکند و تربیت بشود.

من آن دختر<sup>۲۷</sup> را خدا می‌داند بیشتر برای خاطر فریدون بیرون کردم، چونکه دیدم دو تا بداخلاق با هم ضررش به حال هر دو می‌رسد و همین طور شد. از روزی که رفته است بهتر می‌توانم جلوی فریدون را بگیرم. باری عجالتاً که می‌گذرد تا ببینم چه می‌شود.

خدمت سرکار آقای عماد و خانم مونس آغا عرض سلام و ارادت تقدیم کنید. پانزده تومان که از ایشان قرض کردم در جوف است با امتنان کامل بدهید و مختصری که روی کاغذ به طور یادداشت نوشتم برای من بفرستید. مهدخت را می‌بوسم. قربانت.  
امضاء

۱۳۱۷/۱/۲۴

کانون بانوان<sup>۲۸</sup>

طهران

قمر عزیزم را قربانت

خط شما رسید. از سلامتی شما و مهین عزیزم بسیار مسرور شدم. من بی‌اندازه گرفتارم و از کثرت کار نمی‌توانم به معالجه خودم بوسم. از پیش از عید که گریپ شدم هنوز سینه‌ام درد می‌کند. هر روز يك کار تازه‌ای پیش می‌آید. خوشحالی من

۴۷. دل آرا که در پانسیون خانم دولت آهادی زندگی می‌کرد.

۴۸. نامه روی کاغذ کانون بانوان نوشته شده است. صدیقه دولت آهادی مدیریت کانون بانوان را از سال ۱۳۱۵ تا آخر عمر عهده دار بود.

در این است که زحمت من برای جامعه مفید است. سه روز قبل يك نمايش در كانون دادم، خیلی اخلاقی بود و همه راضی بودند. سپس را خودم نوشته بودم.<sup>۴۹</sup> کارهای كانون خوب پیش می‌رود. راجع به آمدن طهران و کار خودت نوشته بودی. من بسیار فکر کردم، و با فخری هم در این خصوص صحبتی داشتم. البته ممکن است اینجا کار خوب پیدا کرد، مخصوصاً که آقای شهاب هم گفته اند کار برای شما دارند. ولی من دو ملاحظه دارم که هر دو آن ممکن است با کمی تغییر وضع شما درست شود. یکی آنکه وقتی دو نفر زن جوان در يك خانه بدون مرد و بزرگتر زندگی می‌کنند بی اندازه رفتار آنها قابل توجه می‌شود و دو برابر خود شما باید ساده زندگی کنید و باکمال سادگی زندگی را ادامه بدهید، حتی لباس و توالت کمتر از آنچه می‌کنید بکنید. و دیگر آنکه حالا فخری<sup>۵۰</sup> يك زندگی راحت و ساده ای اینجا دارد و به کارش می‌پردازد. وقتی خانه گرفتید اول شرطش کلفت خوب است که شما را اداره کند و بفرض بودن آن، ساختن شما دو خواهر است با اخلاق خواهرانه تا زندگی بانشاط پیش برود. اگر این دو شرط منظور بشود من خیلی راضی خواهم شد و البته منزلی نزدیک من بگیری که به اداره تان هم نزدیک باشد خوب است.

صنعتی که حالا هیچ فکری جز خانه ساختن ندارد. می‌خواهد که آپارتمان در منزلش بسازد. و از اقدامی که اصرار می‌کرد عجالتاً منصرفش می‌بینم. ولی ممکن است در بودن طهران شما رفته رفته برای هر دو شماها تغییر عقیده ای بشود و انشاء الله باهم سازش کنید که بالاخره هم باید بکنید. ولی او از زن محبت می‌خواهد و باید همین طور باشد و اگر از طرف شما مهربانی بشود او حتماً مهربان خواهد شد. اما حالا صلاح باشد شما قبل از تعطیل تابستان زندگی را به هم بزنید آنجا دچار خانه گرایه و گرانی بشوید من چندان معتقد نیستم. مگر اینکه سر فرصت آنچه که باید بفروشید پول را در بانک بگذارید سهام را بفروشید و کودکستان<sup>۵۱</sup> را هم به یکی بدهید که پولی در عوض بگیری و با فرصت بیابید. در کار آقای شهاب همیشه جا برای شما هست. عجله نکنید. من با کار باعجله موافق نیستم ولی با فرصت همیشه خوب می‌شود. يك عکس از این سال به شما می‌فرستم. مهین عزیزم را می‌بوسم. خدمت آقای عماد و

۴۹. در اوراق صدیقه دولت آهادی قسمتهایی از يك پیس موجود است که در بخش ۸ این کتاب آمده است. شاید اشاره به همان باشد.

۵۰. در این زمان فخری نیز از شوهرش جدا شده بود و در وزارت دارایی کار می‌کرد.

۵۱. کودکستان شاهپور، نخستین کودکستانی که در اصفهان دایر شد و قمر مدیریت آن را به عهده داشت.





خانم جانتان سلام می‌رسانم فدای تو. امضاء  
اگر تصمیم دارید بنویسید تا من بسیارم يك خانه رهنی برای تان پیدا کنند.

۱۷۲-۱۵

قمر عزیزم را قربانم

خط شریف‌ت رسید. بسیار مسرور شدم. مهین عزیزم را می‌بوسم. بسیار میل به ملاقات او دارم. راستی نمی‌دانم چه علت خارجی از نسبت دارد که این بچه همیشه در نظر من است و مکرر ملاقاتش را بالطبع مایل می‌شوم؟ خدا حفظش کند. فرستادم آقای صنعتی زاده آمدند، زیاد صحبت شد، با آمدن طهران موافق هستند و بالاخره گفتم میل دارم جواب کتبی بدهید. شرح جوف را من پرسیدم و ایشان نوشتند. زبانی هم گفتند من تابهستان برای جمع محصول می‌روم اصفهان و بچه‌ها را هم می‌برم. آنوقت اگر خانم میل کرد همه در شمس آباد<sup>۵۲</sup> یکی دو ماه می‌مانیم و من در اصفهان برای مهین يك خانه می‌خرم که ایشان از این جهت هم راحت باشند. ولی راجع به ازدواج من در ضمن صحبت که گفتم، گفتند بهتر است من و خانم هر دو آزاد زندگی کنیم. اما عقیده من این است که اگر آمدند با هم آمیزش کنید و دیگر آن روهای سرد و خشن که به او در طهران نشان دادید ندهید، بلکه در طی معاشرت باز گرم بشود و بالاخره با هم بسازید و این بچه‌ها را از بلا تکلیفی نجات دهید. افسوس که حالا او را بسیار سرد می‌بینم و ممکن بود آنوقتی که او اصرار داشت او را گرفته باشید و میانه را با عفو و اغماض گرم کنید، حالا آنوقت که گذشت مواقع آتیه را نباید از دست داد. دیگر بسته به فکر شما است.

خدمت آقای عماد و خانم والده سلام دارم. باز هم مهین و مادرش را می‌بوسم.

امضاء

۵۲- روستایی است در شمال شهر اصفهان و بخشی از آن را چند سال قبل صنعتی زاده از صارم الدوله پسر ظل‌السلطان خریداری کرده بود.

## ه: نامه‌های خصوصی - - نامه‌های از تهران به انگلستان

کانون بانوان

تاریخ ۳ اسفندماه ۱۳۳۷

ایران - طهران

خواهر عزیزم قمرتاج خانم

فرزندم بسیار خوشحال شدم، چون خط نازنین و انشای شیرینت به من لذت فراوان داد. زیرا که اوایل کسالت من بود که تب داشتم و بسیار ناراحت بودم ولی نمی دانستم که تیفریثیت بوده است. الحمدلله خدا خواست که باز سلامتی مرا عودت دهد، ولی اکنون دوره نقاهت را می گذرانم. دکتر هوشنگ<sup>۱</sup> عزیزم که دکتر معالج من هست، باکمال متانت و بردباری به فضل خدا مرا معالجه و مواظبت کرد. شکر خدا را که يك به يك اقوام و دوستان صمیمی من نعمتی هستند که به من اعطا کرده است. در موضوع گرفتاریهای نوعی و کارهای اداری تقریباً همیشه یکنواخت بوده و هست، اما چیزهای که ناراحتی روحی می دهد هرچه جلوتر می رویم طمع جاه طلبان و پول پرستانی که سر کار امثال من با آنها هست بیشتر می شود و این موضوع می باشد که روح يك آدم بی نیاز را خسته می نماید. چونکه لازم می دانم همیشه مواظب کار آنها باشم که ما را آلوده به عملیات خود نکنند. در چهل روز کسالت حتی المقدور از انجام وظیفه غفلت نکرده ام، در صورتیکه تب ۳۸/۵ درجه داشتم. این هم نعمتی است خداداده که می خواهد روح من شاد باشد شکر یزدان پاک را. موضوع هفده دی به خوبی برگزار شد، و امسال والاحضرت اشرف همکاری فرمودند. من به یاد شما بودم. جلسه را من افتتاح کردم و دو دقیقه خودم صحبت داشتم، باقی برنامه برای دوازده جمعیت دیگر بانوان بود که هر کدام سهمی داشتند.

۱- این نامه از تهران به لندن است. قمر نخستین بار در شهریور ۱۳۳۱ برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفت. این سفر چهارده ماه به طول انجامید. سفر بعدی او در سال ۱۳۳۶ بود که تا سال ۱۳۴۰، با چند بازدید کوتاه از ایران، به طول انجامید.

۲- نوه مهدی و علی محمد دولت آبادی، فرزند حسام الدین و فخرگیتی، که در سال ۱۳۳۴ ش با مهدخت صنعتی ازدواج کرد. هادی که بعد در این نامه به او اشاره رفته پسر این دو است.

خواهشمندم سلام و محبت مرا به خانم مهندس مهدی دولت آبادی ابلاغ کنید.<sup>۲</sup> الحمدالله که رفع کسالت شد. امیدوارم به زودی به وطن مراجعت کنند، و شما هم لااقل ایام تعطیل را به خواست خدا با ما بگذرانید. مخصوصاً حالا که فامیل کوچولو و جوان ما در قلهک هستند. هادی عزیزم خیلی شبیرین شده، پدر و مادر عزیزش در عین آنی که کار می‌کنند وظیفه خودشان را درباره او خوب مجرا می‌دارند. دیروز خانم فخرگیتی و دکتر هوشنگ این‌جا بودند. فخرگیتی گفتند «شما روزها به قلهک نروید و بیایید منزل ما.» هوشنگ گفت «هادی به وقت ظهر ما را منتظر است، اگر نرویم ناراحت و کج خلق می‌شود و آنوقت ما هستیم که صفت کج خلقی را در وجود یک بچه تولید می‌کنیم در صورتی که او منتظر ماست و از دیدن ما بی نهایت خوشحال می‌شود.» در قلبم به چنین پدر و مادری دعا کردم و پایداری آنها را از خدای متعال خواستم.

قمر عزیزم خیلی انتظار دارم که تعطیلات در تهران باشید. من فکر می‌کنم اگر خدا بخواهد ایام تعطیل اصفهان و یا اروپا بروم. اگر اروپا آمدنی شدم قبلاً به شما خبر میدهم تا خدا چه خواهد.

قمر عزیزم، الحمدالله فامیل همه سلامت اند، ولی محترم خانم طبائی<sup>۳</sup> هنوز خوب نیست خدا او را شفا بدهد، امیدوارم. به فضل خدا فخرتاج خانم عزیزم سلامت ولی درد پایش باقیست خدا همه را شفا کرامت کند. شما را می‌بوسم. به امید دیدار. امیدوارم نوروز پیروز بر شما و خانم مهندس خوش بگذرد و سال ۳۸ را تمام مردم و فامیلان سلامت باشند. قربان تو عزیزم. امضاء

۳. ربیعه بصیری، متولد ۱۳۱۲ش.

۴. دبیر عربی و ادبیات فارسی دبیرستانهای دخترانه تهران و فرزند میرزا محمدعلی دولت آبادی و زهرا ناظمی.

### کانون بانوان

با کمال احترام نوروز باستانی و سال ۱۳۳۸ را شادباش تقدیم و آرزومند است زیر سایه اعلیحضرت همایون شاهنشاه وجود شریف و تمام خانواده جلیل با سعادت قرین باشند.<sup>۵</sup>

خانم قمرتاج عزیزم نامه تبریک و دستمالهای قشنگ ارسالی توسط رفیعه خانم رسید. بی نهایت متشکرم. مخصوصاً خیلی مطبوع بود، یعنی به قول فرانسویها «سورپریز بود»، وقتی دیدم که دستمالها اسم و فامیل مرا زینت خود کرده اند - مرسی - اما جاقلمی هنوز نرسیده. البته می دهند - باز ممنونم - امیدوارم شیرینی ارسالی به موقع رسیده باشد. حال مزاجی من بعد از ابتلا به تیفوئیت خیلی نامنظم است. اکثر اوقات کسالم.

در خصوص مسافرت به اروپا. بسیار احتیاج دارم ولی یکی از دو کار امسال باید بکنم: مسافرت یا ساختن سکنای مناسبی در قلهک - چونکه خیال می کنم لازم است من حالا دیگر [ناخوانا] از این اندازه کار دوری کنم - و حتماً يك منزل راحت لازم دارم - گاهی فکر می کنم مقدم تهیه منزل است. چونکه اطاق کنونی اینجا با کیفیت روی آب انبار بودن مناسب با درد پای من نیست و کافی برای زندگی نیست - به علاوه سال آینده کلاس دوازده دبیرستان را هم دایر کنم و بعد از آن از کار دوری کنم - چونکه مدارس بزرگسالان را در کلاس اول به یازدهم رساندن و پیشرفت زنان پیر و جوان بدین ترتیب خود خدمتی است که شده است. به علاوه اگر امسال تابستان فقط بروم اروپا و برای باز شدن مدرسه برگردم کار بی نتیجه ایست. ولی اگر خدا بخواهد - کار مدرسه مرتب شود و بیایم می توانم لااقل شش ماه آنجا بمانم و شاید بشود تقویتی از مزاج کرد. شما چه می گوید؟

همه بسته به دست خالق من است آنچه مقدر فرموده من تفویض و شاکر. فامیل همه سلامت اند. برای محترم خانم طبائی نگرانی فراوان بود، اما از وقتی دکتر هوشنگ آب از شکم کشیده، حالا بهتر است. خدا در هر حال نگهدار همه باشد. شنیدم هادی جان خیلی فعال شده و رشد کرده است ولی سه ماه است او را ندیده ام. خدا این فامیل کوچولو، ظریف و عزیز و پاک را در پناه خود حفظ کند. امشب خانم جان و خانم فخرتاج و بچه های آقای سرهنگ سرلتی پیش من بودند. همه سلامت اند سلامت و سعادت شما را آرزومندم. از دور ترا می بوسم. قربانت. امضاء

۵. این نامه بر روی کارتی که کانون بانوان چاپ کرده بود نوشته شده. در خط فوق خطوط چاپی کارت است.

۳۸/۷/۶

خانم قمرتاج عزیزم چندیست از شما خط ندارم، ولی از خانم فخرتاج عزیزم هر هفته خبر سلامتی شما را دارم و شکرگزارم. در ضمن خوشحالم که از مسافرت به امریکا منصرف شدید. چونکه در این دنیای پر آشوب نحوه عقلانی ندارد. اگر انشاء الله در پیشنهاد من (که قرائتخانه به نام او آن عزیز مفقود) درست شود به مراتب اولی است و اگر شد منهم سرکشی خواهم کرد. در هر صورت سلامت و موفقیت شما و همه فامیل را از خدا می خواهم. بعد از خستگی پایان سال تحصیلی من رنجور و مریض شدم و از دهم تیرماه به قلهک آمدم. اکنون الحمدالله بهترم، ولی هنوز قوی نشده ام زود خسته می شوم. علت معلوم است در زمستان گذشته زیاد مریض شدم. از خدا می خواهم آنقدر قوت کرامت کند تا کلاس ۱۲ دبیرستان را هم برگذار کنم، آنوقت از قیل و قال مدرسه خود را کنار بکشم و بتوانم مشغولیات دیگری داشته باشم. از سرگرمیهای روزانه من دیدن هادی عزیز است، چون دیدار او کمبود ملاقات پدر و مادرش را هم پر می کند. اگر خوب بتوان او را تربیت کرد و خدا بخواهد شاید اسم بامسمایی نصیبش شده باشد. به هر حال سلامت همه را از خدا می خواهم و دیدار شما را هم آرزومندم. چون شب به ۱۲ رسید قمر عزیزم را می بوسم. سعادت او را خواستارم.

امضاء

ع اشاره به فریدن صنعتی است.

فان چراغ فرزند عزیز  
 جدیت در حفظ دارم و از غایت عزیز  
 بر سر غیر سدا سر کار دارم رشک ندارم - در حق عزیز  
 مسافرت ما امری منتظر شدیم - چون در آن عزیز  
 خود معلول اگر در آن در مشهد در (در مسافرت عزیز  
 غیر معقول در آن عزیز  
 فراهم کرد - در هر صورت سلامت و عزیز  
 از غذا محروم بعد از قطع ایام سال عزیز  
 روزه هم بر ما، بنگاه آدمی اکنون عزیز  
 ندانم روزی چند می شود - علت عزیز  
 زیاد مریض شدم از غذا عزیز  
 کلاس ۱۲ در سرستان رام عزیز  
 در سه چهارم عزیز  
 از سرگرمی؟ روزانه عزیز  
 کم عزیز  
 اورا عزیز  
 در حال عزیز  
 بهتر عزیز

تاریخ ۲۵ اسفند ۳۹

وزارت فرهنگ

اداره کل فرهنگ استان مرکز

قمرجان عزیزم خط محبوت که حقیقت محبت از آن هویدا هست چونکه چشم و قلبم گواهی داد و حس کردم از قلب به قلم رسیده است. شکر خدا را که هنوز زنده هستی و بالاتر از همه اینکه وعده داده اید به زودی از کوی بیگانه به سوی آشیانه بر می گردی. عزیزم خدا کند به قدری رقیق شده باشی که هیچ ضخامتی رنجت ندهد. بیا - بیا که قلبی پاک ترا منتظر است.

من دو ماه است دچار گریپ و تب خفیف دائم هستم. از خانه به بیرون نرفته و غیر از امور مدارس و فکر بهبود آنها کاری ندارم.<sup>۷</sup>

امروز ۳۰/۲/۷ و میلاد حضرت رضاست. خانم عزت الشریعه، آقای ناصر<sup>۸</sup> و احمد کوچولو و پریچهر خانم اکنون وارد شدند. این بچه عزیز در حد خودش شایسته است «فتبارک الله احسن الخالقین» می باشد. خدا حفظش کند. شنیدم آقا بیژن دولت آبادی<sup>۹</sup> در این هفته باید لندن بروند. توفیق او را آرزومندم. امیدوارم خانم پروین<sup>۱۰</sup> حال روحی و جسمی شان به کلی عوض شده باشد و به قدری آزادی خیال آسایش داشته باشند که با سلامتی جسمی و روحی به وطن برگردند. من هم دلم هوای سفر کرده است ولی هنوز میان وظیفه و میل قلبی کشمکش هست تا کدام قوی تر باشند. از خانم پروین می خواهم محبت قلبی مرا حس کنند و بیش از هر کاری به روی قوت مزاجش کوشش کنند تا با سلامتی کامل برگردند. البته شنیدید داداشی<sup>۱۱</sup> باز به اروپا مراجعت نمود. خدا کند موافق قوه مادی مادر و قوای جسمی خودش کار کند و به نتیجه مثبت برسد.

۷. در اینجا این جمله خط خورده است: «تا اینجا در تاریخ بالا نوشته بودم.» این نامه برخلاف تمام نامه های صدیقه دولت آبادی خط خوردگی بسیار دارد و امضاء نیز نشده است.

۸. نوه حاج میرزا مهدی و حاج میرزا احمد، فرزند ارشد نصرالله و عزت الشریعه، قاضی دادگستری، شاعر و ادیب.

۹. نوه حاج میرزا مهدی و علی محمد، فرزند پنجم حسام و فخر گیتی.

۱۰. شاعر معروف و معاصر که نوه مهدی و علی محمد است، فرزند سوم حسام و فخر گیتی.

۱۱. منظور سیف الله شهاب، فرزند فروغ شهاب است که پس از فوت پدرش به دنیا آمد و اسم پدر بر او نهادند. اصطلاحاً او را «داداشی» صدا می زدند.





و: نامه های اداری، حکمها و تقدیر نامه ها، نامه به دکتر مصدق

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
اداره تعلیمات عمومی  
متحدالمآل  
بتاریخ ۱۹ مهرماه سنه ۱۳۰۷  
نمره ۴۲۹۳

مدیریت محترم مدارس نسوان  
مخدیره صدیقه خانم دولت آبادی از طرف مقام منبع وزارت جلیله متبوعه دامت  
شوکت به نظارت تعلیمات نسوان معین شده اند. لازم است هرگونه اطلاعی خواستند  
به ایشان بدهید و وسایل نظارت و رسیدگی ایشان را به کلیه امور آن مدرسه فراهم  
سازید.

رئیس اداره تعلیمات عمومی

امضاء و مهر

۲۱-۱

تاریخ ۱۹ مهرماه سنه ۱۳۰۷  
نمره ۴۲۹۳



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره تعلیمات عمومی  
دایره ...

مدرسه نسوان

مخدیره صدیقه خانم دولت آبادی از طرف مقام منبع وزارت جلیله متبوعه دامت  
شوکت به نظارت تعلیمات نسوان معین شده اند. لازم است هرگونه اطلاعی خواستند  
به ایشان بدهید و وسایل نظارت و رسیدگی ایشان را به کلیه امور آن مدرسه فراهم  
سازید.

رئیس اداره تعلیمات عمومی

امضاء و مهر









نشان شیر و خورشید

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بتاریخ ۱۳۰۹/۴/۳۰

### مقام منیع وزارت جلیله معارف و اوقاف دامت شوکته

چون از روی نهایت احتیاج چاره را منحصر به درك شرفیابی دانسته و امید تام داشتم که نتیجه تقدیم عرض حال و ذکر حقیقت احوال از زحمت بلا تکلیفی راحت می شوم، به این جهت جسارت نموده در يك ماه و نیم قبل تشرف حاصل نموده و بالاخره وعده فرمودید که فکری برای تو می کنم. اما در نتیجه فقط جواب جوف را از طرف حضرت اجل آقای معاون دارم، در صورتیکه ایشان هم صریحاً در آخر سال گذشته بنده را به تأمین امر معاش مطمئن فرمودند؛ به علاوه چند فقره فرمایشات مستقیم و غیرمستقیم در جواب عرایضم دارم که اجازه می خواهم که محترماً جوابهای آنها را به عرض برسانم:

اولاً می فرمایند، اگر حقوق تو زیاد نشده شأن تو زیاد شده است؟ البته این نظریه را باید منظور داشت در دو صورت: اول در معنی و دوم در بی نیاز بودن از قسمت معاش. بدبختانه در مورد بنده هیچکدام از دو اصل وجود ندارد. معاشم به کلی مختل، چونکه دارایی و موروثی پدری را صرف تحصیل و اکنون به اجرت کارم محتاجم و البته ماهی شصت تومان هم (اگر خرج کار نمی داشتم) اجرت کار بنده نبود و زندگی را اداره نمی کرد. و از ابتدای خدمتم به وزارت جلیله معارف که قبول کردم برحسب وعده های کتبی و شفاهی آن وزارتخانه بود که اکنون در نتیجه دچار ششصد تومان قرض بنده و راه چاره از هر طرف به رویم بسته است. از حیث شأن هم بهیچوجه استفاده نکرده ام، چونکه با زحمات و خدمات صادقانه دو ساله ام هرگز اسمی از بنده در ردیف اعضاء رسمی آن وزارتخانه ذکر نشده است و جزو زنهایی هستم که اسم آنها قابل ذکر نیست، بلکه گمنام تر از مُبل خانه ام!؟ به طوری که در ابتدای این سال در جراید برقراری اعضاء یا تغییر شغل هر کدام درج بود، ولی اسم بنده مفقود مانده است.

در ثانی هنگام انتشار تقسیم بودجه وزارت معارف در اطلاعات ذکر پنج نفر خانم اعضاء وزارتخانه شده بود؛ سه نفر مفتشه و دو نفر منشی اداره معلمات نسوان و در صورتی که به بنده حکم سرمفتشی مرحمت شده بود، بیشتر از سه نفر مفتشه رسمی ذکر نشده است. معلمی دارالمعلمات بنده هم که به قول دارالمعلماتیها رسمیت ندارد، در این حال چه شأنی را می توان قائل شد؟!

ثانیاً می‌فرمایند، کدام يك از زنان ایرانی به قدر فلانی حقوق دارند؟ عرض و استدعا می‌کنم لیست حقوق دارالمعلمات را توجه بفرمایند. معلمه پداگژی با روزی پنج ساعت کار شصت تومان حقوق دارد، در صورتیکه خرج اضافه ندارد و ایام تعطیل هم راحت است. در صورت مقایسه کار او با کار بنده آیا حقوق او دو برابر نیست؟

ثالثاً، مذکور است که از طرف دولت امر شده اضافه حقوق داده نشود. بله، بنده هم کاملاً مطیع قانونم و اضافه حقوق نمی‌خواهم. اگر معلمه دارالمعلمات هستم اجازه بدهید با همین حقوق به شغل رسمی خود برقرار شوم و اگر به موجب حکم ۹/۴/۲۲ تحت نمره ۲۲۱۹/۶۷۱۸ سرمفتشم حقوق سرمفتش سابق را مستحکم و اگر نظر لطف و مرحمت حضرت اشرف شامل بود و خدمت باصداقت يك نفر مستخدم آن وزارتخانه قابل توجه می‌بود به موجب قانون از حق خود محروم نمی‌ماندم. بدبختانه جا دارد گله مند باشم و اجازه بدهید عرض کنم که این عنبر غیرموجه فقط در مورد بنده است و الا منشی دوم اداره تعلیمات نسوان با ده تومان اضافه حقوق منصوب و شمس الزمان دانشور معلمه خط که به کلی فاقد سواد فارسی و اخلاق معلمی است با دو برابر حقوق به نظامت منصوب می‌شود؟ برفرض بنده حق اضافه حقوق نمی‌داشتم، آیا در عوض خدمت و جدیت بایستی حقوقم ثلث بشود؟ البته تصدیق می‌فرمائید که در این قسمت حق دارم، چونکه سال گذشته نصف روز کار می‌کردم و هنگام تابستان هم تعطیل داشتم با همین حقوق، امسال از اول سال تمام روز در خدمت و به جای خانمهای مفتشات هم که هر کدام به قدری هر روز و هر ساعت غایب اند کار کرده‌ام. در امتحانات روزی هشت ساعت به طوری در هوای گرم اداء وظیفه نمودم که روزهای آخری به تب مبتلا شدم و باز تا آخرین دقیقه از کار غیبت نداشتم. بعد از این بدون کمک احدی متجاوز از ۳۰ ورق راپرت امتحانات که حاکی اوضاع، نواقص و پیشنهادات عمده بود، نوشته سواد کرده و به اداره تفتیش فرستادم که شاید تاکنون نظریات مذکور در هیچ سالی منظور نشده است. اکنون هنگام تابستان و مشغول هستم، و حتی المقدور برای رفع نواقص مدارس کوشش دارم. از يك ماه قبل از تعطیل احصائیه معلمات مدارس را با تعیین محل سکناي آنها تهیه کرده، که هر کدام از معلمات را به نزدیک ترین مدرسه منزل آنها بگذاریم تا از دیرآمدگی و غیبت و نیز هر روز درخواست تغییر پست که سال قبل دچار زحمت بودیم راحت باشید و این نظریه تاکنون نبوده است که معلمه ای از خیابان دوشان تپه به امبیره می‌رود و از آن حدود به مدرسه خیابان ماشین می‌رود. اکنون نیز جدولی از مدارس گرفته که ظرفیت کلاسها و اثاثیه موجودی چقدر است، شاگرد موجودی چه و کسری چه دارند، تا آن را مرتب نموده و به اداره محترم تفتیش بفرستم تا از حالا بدانیم چه مقدار شاگرد می‌توانیم در اول شهریور قبول کنیم که مثل پارسال

افتضاح بار نیاید و ۷۰ نفر شاگرد روی زیلو تحصیل نکنند، و غیره و تمام این تنظیمات در عهده خود بنده است. آیا با این اندازه کار و مقیاس این سال با سال گذشته آیا حق ندارم عرض کنم که از حقوقم دو ثلث کاسته شده است؟ به هر حال چون بروز مراحم کامله را کراماً آقایان اظهار می‌دارند باز هم به خودم حق می‌دهم که عرض عالم را حضور حضرت اشرف نموده و درخواست کنم که یکی از دو صورت جوف را امر فرمایند که درباره بنده مبذول دارند تا از بلا تکلیفی خارج و مشغول اداء وظیفه باشم و الا با صورت حاضر ادامه به کار را غیرمقدورم.

در خاتمه مستدعی است احترامات لازمه را بپذیرند. امضاء

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه بتاريخ ۲۷ ماه ۲ سنه ۱۳۱۰

اداره پرسنل  
نمره ۱۷۲۴

قرارنامه مدارس متوسطه و عالییه

بین وزارت معارف و اوقاف با مخدره صدیقه خانم فرزند آقای..... تبعه دولت ایران که نام خانواده او دولت آبادی است قرارداد ذیل منعقد می‌شود که از اول ماه فروردین سال ۱۳۱۰ شمسی لغایت ۱۵ شهریور ماه ۱۳۱۰ شمسی به سمت معلم مدرسه دارالتعلیمات مرکزی اشتغال داشته باشد.

ماده ۱- مخدره صدیقه خانم ملزم است که مطابق دستورات و نظامات وزارت معارف رفتار نماید.

ماده ۲- ساعات خدمت مشارالیهها در هفته تمام اوقات رسمی و حقوق او در ماه مبلغ ۶۰ تومان خواهد بود.

ماده ۳- هر موقع که مشارالیهها بخواهد استعفا کند باید دو ماه قبل به وزارت معارف اطلاع دهد و الا وزارت معارف حق دارد که حقوق دو ماه او را کارسازی ننماید و چنانچه پرداخته شده باشد استرداد کند.

ماده ۴- پرداخت حقوق ایام تعطیل تاهستان مشارالیهها موکول به این است که مشارالیه از ابتداء سنه تحصیلی تا خاتمه امتحانات همان سنه مشغول خدمت بوده باشد



چنانچه در جریان سال تحصیلی به واسطه فوت یا غیبت یا به علتی از علل دیگر معلم جدید استخدام شود، اگر خدمت او در جریان سال تحصیلی کمتر از سه ماه باشد حق استفاده از حقوق ایام تابستان را نخواهد داشت و اگر بیش از سه ماه و کمتر از نه ماه باشد دو ثلث حقوق ایام تابستان را دریافت خواهد داشت.

ماده ۵. مشارالیه‌ها متعهد است که تا انقضای مدت این قرارداد شغل موظف دیگری در سایر دوائر دولتی قبول نکند مگر آنکه قبلاً رضای وزارت معارف را جلب نموده باشد.

ماده ۶. هرگاه در مدت قرارداد مشارالیه‌ها باوجود اخطار کتبی وزیر معارف برخلاف نظامات و دستورهای وزارت معارف عمل نماید و یا اینکه از نقطه نظر تعلیم و تدریس یا اخلاق عدم رضامندی وزارتخانه را فراهم سازد وزارت معارف حق الفاء این قرارداد را خواهد داشت.

ماده ۷. این قرارداد در ۴ نسخه تحریر شده به امضای طرفین می رسد.

امضاء صاحب کتترات    اداره پرسنل    اداره محاسبات    وزارت معارف و اوقاف